مکعب سفید

نگاهی به نمایشگاه جوانان در پردیس ملت

افسوسی که رسوب می‌کند

علی فرامرزی
نقاش و مدرس هنر

■ قبلا هم دو بار نمایشگاه‌شان را دیده بودم و خیلی هم خوشم آمده بود، چه به لحاظ تکنیکی و چه به خاطر خلاقیت‌های هنری‌شان. می‌توانم بگویم تقریبا شگفت‌زده شده بودم تا آنجا که یک بار دیگر هم مجبور شدم دومی را با مرحوم ترقی‌جاه، از بس خودم تعریف کرده بودم، ببینیم . خاطرم هست تا چه حد پسندیده بود و اینکه این پیشنهاد را به او داده بودم وقتی در کافی‌شاپ نمایشگاه نشسته بودیم و چای می‌خوردیم، با چه احساس دلسوزی‌ای می‌گفت به نظر تو چه باید کرد تا این جوان‌ها بعدا به بیراهه نروند و گول ظاهر بازار را نخورند که بحث به حراج‌ها و فروش‌های آنچنانی کشیده شد. این بار تعداد آثار به وضوح از دفعات قبل کمتر بود، ولی با همه گوناگونی و تنوعی که داشتند، یک وجه مشترک در همه‌شان به چشم می‌خورد؛ وجه مشترکی که از همان اولین دور دیدن به خوبی خودش را می‌نمایاند.

از ویژگی‌های زندگی طولانی با هم، یکی هم این است که بسیاری از قراردادها و قاعده‌های نانوشته شکل می‌گیرد، بدون آنکه حتی در خصوصش نیازی به صحبت باشد. من و همسرم پروین هم برای نمایشگاه دیدن قواعد این سنت را می‌شناسیم و رعایت می‌کنیم.

بار اول به اتفاق هم نگاه کردیم: بی‌کلام، بی‌اظهارنظر، بار دوم او به سمتی رفت و من شروع کردم به چریدن (به قول خودم).

بعد از دو، سه بار چرخیدن با نگاهی به یکدیگر به سمت هم آمدیم. نیازی نبود نظرمان را به هم بگوییم، به خوبی می‌توانستم از چهره‌اش سوالش را بفهمم.

یکی از پارامترهای تحلیل و بررسی هر دوره تاریخی یک ملت تجزیه، تحلیل و بررسی آن چیزی است که در مقطعی خاص به عنوان میراث برای آیندگان باقی می‌ماند، خواه یک ظرف باشد یا یک پوشش یا اثری مکتوب و در این بین آثار هنری جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. اما مخلوقات هنری که هنرمند برای خلق‌شان نیاز به تنهایی و عزلت‌گزینی داشته باشد به جهت حضور تنهایی، برای بررسی چگونگی شرایط روحی و روانی هنرمند به وجودآورنده از گزینه‌های بسیار بااهمیتی است. بی‌جهت نیست که امروز نقد روانی آثار هنری از شاخه‌های جذاب و پرطرفدار در بین علاقه‌مندان جریان هنری و اجتماعی است و اهل فن از تفسیر و تحلیل مجموعه‌ای از آثار یک مقطع خاص به نقد اجتماعی آن دوره دست پیدا می‌کنند. این جنبه از هنر تا به آنجا مورد

توجه و نیاز هنرمندان قرار گرفته که شاخه پرطرفداری از بیان جدید را به نام هنر مفهومی ابداع کرده است. آهسته سرم را به طرف پروین خم کردم و گفتم: تلخ است. او هم با سر تایید کرد. گفتم: حتی آنهایی هم که سعی کرده‌اند از رنگ‌های شاد استفاده کنند، باز نتیجه تلخ درآمده.

گفت: خیلی.

عده‌ای جوان هر یک در یک گوشه‌ای از این شهر و شاید هم کشور، به دور از هم و شاید هم در زمان‌های مختلف از یک مقطع، آثاری را به وجود آورده‌اند که با همه گوناگونی موضوعی، در محتوا با هم مشترک هستند.

از آنجا که تعدادی از هیات انتخاب آثار را می‌شناسم، می‌دانم کوچک‌ترین قصدی از این نحوه انتخاب نداشته‌اند و بیشترین توجه‌شان را به ارزش‌های خلاقیتی و تکنیکی آثار معطوف کرده بودند؛ خصوصا که این ویژگی با اهداف گالری که فروش تابلوها بود، هیچ‌گونه همخوانی‌ای نمی‌داشت. نگاهی به چهره‌هایشان کردم؛ خود و دوستان‌شان. شب افتتاح بود و نسبتا شلوغ. در آن صورت‌ها هم می‌دیدی و از این هماهنگی، دلت به درد می‌آمد و آرزو می‌کردی که کاش این همه یگانگی نبود.

فضا به طور محسوسی سنگین بود، بی‌حوصله‌ات می‌کرد، دلت می‌خواست بزنی بیرون. با چند نفر از نقاشان آثار در خصوص وجه مشترک کارها صحبت کردم، خودشان هم تایید می‌کردند، عللتش را پرسیدم خنده‌ای بر گوشه لبان‌شان نقش می‌بست، بی‌کلام می‌گفتند... تو که می‌دانی، چرا سوال می‌کنی.

سهراب هادی من را که دید به طرفم آمد، با گوشه‌لب‌هایی آویزان، چهره او همان سوال را با خود داشت.

گفتم: چیه؟ تلخه؟

گفت: آره، خیلی بده، چرا این جوریه؟!

گفتم: یه نگاه به صورت‌هاشون بکن، با کارهاشون هماهنگ‌نیست؟

گفت: آره ولی چه کار می‌شه کرد؟!

ساکت شدم، متوجه شدم از همان لبخندها به گوشه‌های لب من هم آویزان شده. شاید داشتم در ذهنم سوال آن روز ترقی‌جاه را با سوال هادی مقایسه می‌کردم. آهسته، بدون خداحافظی، با پروین زدیم بیرون. آن ساختمان شیک و مدرن و آن فضای سبز پارکی که ساختمان را دربر گرفته بود، آن اتوبان نوساز با استاندارد جهانی، پل هوایی که درست از مقابل شیشه‌های مواج مجتمع فرهنگی می‌خواست پیشرفت را به رخ بکشد و مدرنیته را در ذهنت حک کند، با آنچه آن پایین در جریان بود، همخوانی نداشت؛ تضادی بود که می‌آزردت و افسوسی بود که در ته دلت رسوب می‌کرد.

گفت‌وگو با اسرافیل شیرچی، به بهانه حضور در هیات داوران بی‌ینال شارجه

بعد از پیکاسو، آهنگرها هم مدرن شدند

پرویز براتی

عکس: میلاد پیامی، شرق

بعد از نوشیدن یک چای نستعلیقی، گفت‌وگو با اسرافیل شیرچی آغاز شد؛ هنرمندی که آثارش زینت‌بخش دیوار خانه‌ها و موزه‌های فراوانی در ایران و خارج از ایران است. بهانه ما حضور او در هیات داوران بی‌ینال (دو سالانه) شارجه بود. بی‌ینال شارجه، یکی از مهم‌ترین رویدادهای بین‌المللی در منطقه به شمار می‌آید که تاکنون پذیرای هنرمندان بسیاری از ده‌ها کشور جهان بوده است. شیرچی روزهای پرکاری را پشت سر می‌گذارد. اخیرا نمایشگاه آثار وی، حسین زنده‌رودی، علی شیرازی و چند هنرمند دیگر در توتال آرت دوبی برگزار شد که استقبال خوبی از آن صورت گرفت. از سوی دیگر خود را آماده می‌کند تا نمایشگاهی از آثار نقاشیخط‌اش را در شهرهای مختلف کانادا از جمله ونکوور و تورنتو به نمایش بگذارد. انتشارات خانه فرهنگ و هنر گویا هم به تازگی خوشنویسی‌های این هنرمند را در قالب کتابی نفیس با عنوان «گلستان خط ایران» منتشر کرده است. این اثر، پنجمین کتاب از مجموعه آثار این هنرمند ۴۹ ساله بابلی است که آثار ۱۰سال گذشته او را در برمی‌گیرد. شیرچی صاحب شخصیتی مستقل در هنر معاصر ایران است که همواره از جدال خطاطان و هنرمندان عرصه نقاشیخط، پرهیز کرده. او می‌تواند الگویی از یک خطاط و نقاش علاقه‌مند به کشف راه‌های تازه در هنر باشد.

چه شد به عضویت هیات داوران بی‌ینال شارجه درآمدید؟

هر دو سال یک‌بار شهر شارجه در امارات متحده عربی میزبان هنرمندان زیادی از سرتاسر جهان می‌شود. هنرمندان با جدیدترین آثار خود در این رویداد مهم شرکت می‌کنند. این بی‌ینال نوپا نیست و قدمتی ۲۰ ساله دارد. هر دوره هنرمندان مختلفی از طریق آن به جامعه هنری معرفی می‌شوند. در میان رویدادهای مختلف خاورمیانه‌ای، بی‌ینال شارجه از لحاظ توجه و حمایت از هنر تجربی و کوشش در کشف و معرفی هنر مستقل از اهمیت خاصی برخوردار است. در سال‌جاری میلادی از من به عنوان داور بخش نقاشیخط دعوت به عمل آمد و من هم از این دعوت استقبال کردم تا سهمی ناچیز در پویایی هنر منطقه داشته باشم.

آیا تابعیت ایرانی شما ناخواسته در روند قضاوت آثار تاثیر نخواهد گذاشت؟

با اینکه هنرمندی ایرانی هستم، اما نگاهم جهانی است. معتقدم نگاه داوری باید نگاهی پاک، بی‌آلایش و بی‌طرف باشد. قطعا به هنرمندان دیگر کشورها احترام می‌گذارم و سعی می‌کنم با درک بالا و والا به این رویداد هنری نگاه کنم. یادمان نرود که اساس قضاوت در هنر، بی‌طرفی است.

چندی پیش، آثارتان را در قالب نمایشگاهی انفرادی در اتحادیه اروپا روی دیوار بردید. آن نمایشگاه چگونه شکل گرفت؟

نمایشگاه اتحادیه اروپا به دنبال دعوتی برگزار شد که از من برای برپایی یک نمایشگاه خط ایرانی در لوکزامبورگ صورت گرفت. در این نمایشگاه ۳۵ اثر ارایه کردم که آثار، در واقع تلفیقی بود از خط و نقاشیخط. سالن نمایشگاه در جایی بسیار مناسب در ساختمان اتحادیه اروپا قرار داشت. روز افتتاحیه، استقبال خوبی از سوی ایرانی‌های مقیم لوکزامبورگ و دیگر کشورهای اروپایی صورت گرفت. روز افتتاحیه و بعد از آن برای مخاطبان هنر درباره خط ایرانی و هنر ایرانی صحبت می‌کردم و برای علاقه‌مندان خطاطی می‌کردم. در این نمایشگاه بیشتر آثار به فروش رفت. بعد از مدتی همین نمایشگاه در بروکسل در مقر اصلی پارلمان اروپا برگزار شد و علاقه‌مندان زیادی به دیدن آثارم آمدند. این نمایشگاه خاطره‌ای خوب و به‌یادماندنی برایم به جا گذاشت.

وقتی از کالیگرافی صحبت می‌کنیم با سنتی روبه‌رو هستیم که از چین تا شاخ آفریقا درمی‌گیرد. در محیطی هنری چون اروپا که این روزها تحت سیطره جریان‌های پیش‌روی هنر مفهومی و تلفیق رسانه‌های مختلف است، کالیگرافی چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

برای اروپایی‌ها بعد شرقی هنر خط ایران، جهان عرب، چین و ژاپن اهمیت دارد. آنهایی که از آثار خط استقبال می‌کنند، مجذوب تغزل و رقص عارفانه خط ایرانی می‌شوند. آنان تاریخ خط ما را خوب می‌شناسند. از دوره سلجوقی به بعد، آثار خط ایرانی را در موزه‌هایشان جمع‌آوری کرده‌اند و جایگاهی خاص برای آن آثار در نظر گرفته‌اند. غربی‌ها نستعلیق و شکسته نستعلیق ما را جذاب و زیبا می‌دانند و روح و تمدن ایرانی را در آن می‌بینند

گویا قبل از انقلاب نقاش مورد علاقه شما سالوادور دالی بوده و جزو حلقه نقاشان آزاد بابل بوده‌اید. چه شد به سمت خوشنویسی گرایش پیدا کردید و نقاشی را ادامه ندادید؟

از گذشته حس‌وحال خوبی نسبت به نقاشی داشتم. به قول سعدی «که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی» نمی‌دانم. شاید نقاش زاده شدم. اولین روز مدرسه (سال ۴۸-۱۳۴۷) در فاصله یک کیلومتری مدرسه تا خانه در و دیوارهای روستا را خط‌خطی می‌کردم. در دوران نوجوانی‌ام از صورت و دستان پینه‌بسته روستاییان نقاشی می‌کردم. یادم هست اولین‌بار تابلوی رنگ روغن کپی از سالوادور دالی با نام «مسیح مصلوب» را مدل قرار دادم. این تابلو از یک طراحی و پرسپکتیو عالی برخوردار بود، تابلویی با رنگ‌مایه‌های آبی گرم و قهوه‌ای که مسیح به صلیب را به تصویر می‌کشد. او از آسمان نظاره‌گر یک قایق ماهیگیری است. تخیل ناب دالی در این اثر مشاهده می‌شود. بعد از اتمام این کار مجذوب شخصیت دالی شدم. برای من همیشه این سوال مطرح بود که چرا اسپانیا این همه هنرمند بزرگ دارد: سالوادور دالی، پیکاسو و گویا. دالی به دلیل شکل ظاهر، نبوغ، نقاشی‌ها، سبیل پرمنحنی، شیک بودن و خیال پردازی برای من حایز اهمیت بود و به روحم نزدیک‌تر می‌نمود. هنوز به آثارش علاقه خاصی دارم. در همان سال‌ها در حلقه نقاشان آزاد بابل قرار گرفتم و با احمد نصراللهی نقاش و انسان شایسته هنری آشنا شدم. در کنارش سال‌ها به کودکان و نوجوانان شهر، درس خط و نقاشی می‌دادم. دوستان خوب هنرمند آن حلقه از هنرمندان بنام ایران هستند، از جمله رحیم مولاییان، بهروز امیری، شیدا قلی‌پور، سید حسین حسینی. الان شهر بابل هنرمندان بسیار خوبی را به ایران و جهان معرفی کرده و نام همه آنان برای من مبارک است. با وجود علاقه وافر به نقاشی، روح و روانم نستعلیقی بود. آن زمان که همچون نقاشان امپرسیونیست با دوستان هنرمند برای نقاشی مناظر به اطراف شهر می‌رفتیم، زیر درختی به تمرین نستعلیق و شکسته می‌پرداختم. پیش دوستان شهره بودم که در عروسی و عزا دست از تمرین برنمی‌دارد!

سال‌های ۵۵ و ۱۳۵۶ بی‌قرار آموزش و یادگیری بودم که اقبال یار شد و در حلقه بزرگ نستعلیق ایران، استاد امیرخانی جا گرفتم. استاد امیرخانی از طرف وزارت فرهنگ و هنر مسوولیت کشف استعدادهای هنری را در شهرستان‌ها برعهده داشت. برای آموزش خط، به کلاس ایشان راه یافتم و نگاه ژرف و خیرخواهانه او زندگی من را متحول کرد. گرچه کلاس برای شخصیت‌های سرشناس شهر و قدیمی‌های استان مازندران تشکیل شده بود، ولی عشق و ایمان به خط، مرا جدی‌تر در این وادی ماندگار کرد. همراه هنرمندان شهر به آموزش و تعلیم و یادگیری پرداختم و از سوی دیگر، نقاشی هم در کنارم بود. شب‌ها، نگاه زمزمه‌گونه‌ای با آن داشتم...

چه شد به تهران مهاجرت کردید؟

دلیل اصلی مهاجرتم ادامه تحصیل بود. سال ۱۳۶۲ بعد از پایان دوره تعطیلی دانشگاه‌ها، اولین گروهی بودیم که تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا را در رشته نقاشی آغاز کردیم. این آغازی بود بر زندگی هنری‌ام. آستان شهر بابل را بوسیدم و در تهران مقیم شدم؛ تهرانی که سهراب‌سپهری، رضا مافی، امیرخانی، آیدین آغداشلو و خیلی‌های دیگر را در خود جای داده بود. دانشکده هنرهای زیبا را با استادانی بزرگ چون رویین پاکباز، دکتر حلیمی، دکتر آیت‌اللهی و مرتضی ممیز سپری کردم. گاهی اوقات در آتلیه‌ها استاد احصایی را می‌دیدم که برای دانشجویان طراحی حروف درس می‌داد و در خلوت خویش به شیوه میرزا اسدالله شیرازی و میرزا غلامرضا سیاه مشق می‌کرد. همان سال ۱۳۶۲ تصمیم گرفتم که در انجمن خوشنویسان ایران درس خط را شروع کنم؛ اما گروهی خشک‌اندیش مرا به دلیل لکنت زبان از تدریس محروم کردند. سال بعد نامه‌ای نوشتم و از شورای استادان وقت خواستم که مرا هم در حلقه‌شان جای دهند که این کار به سختی انجام گرفت؛ با این حال بعدها یکی از پرکارترین معلمان خط در انجمن شدم. آنها را متقاعد کردم که «چشمه‌ای که از کوه می‌جوشد منم/ کز درون سنگ بیرون می‌زنم» حس آسمانی تعلیم خط را با عشق زیاد به فرزندان این مرز و بوم انتقال دادم. گاهی اوقات کلاس‌ها تا ساعت ۱۰ شب طول می‌کشید و من خسته نمی‌شدم. پر از انرژی و عشق بودم.

برای اروپایی‌ها بعد شرقی هنر خط ایران، جهان عرب، چین و ژاپن اهمیت دارد. آنهایی که از آثار خط استقبال می‌کنند مجذوب تغزل و رقص عارفانه خط ایرانی می‌شوند. آنان تاریخ خط ما را خوب می‌شناسند. از دوره سلجوقی به بعد، آثار خط ایرانی را در موزه‌هایشان جمع‌آوری کرده‌اند و جایگاهی خاص برای آن آثار در نظر گرفته‌اند

آن زمان هم رشته اول‌تان نستعلیق بود؟

بله، هنوز هم اینچنین است. نستعلیق را به عنوان ریشه فرهنگ ایرانی و روح نیاکانی‌ام می‌دانم. تمرین مدام دارم و دوره‌های مختلف نستعلیق را بررسی می‌کنم. آنگاه که به شکسته نستعلیق معطوف می‌شوم، می‌بینم شکسته با حال و هوای نقاشی و شعر وجودی‌ام سازگارتر است...

با دقت در آثارتان به نظر می‌رسد از لحاظ مکتبی، وامدار خطاطی دوره قاجار هستید. با این تفسیر موافق‌اید؟

در کشوری زندگی می‌کنیم که خورشید آن درخشان است. رنگ‌ها با معماری و خوی مردم هماهنگ هستند. موسیقی رنگ‌ها با موسیقی این سرزمین عجین شده. فرش و نقوش آن، حال و هوای این مردم است. آثار من هم بوی صفویه می‌دهد، هم گرمای هنر قاجاریه را در آن حس می‌کنید و هم در آنها به سمت مدرنیته راهی است. مکتب قاجار خوب است، میرزا غلامرضا و کلهر و سید گلستانه و صدها خوشنویس و تذهیب‌کار و نگارگر و بافنده خلاقیت‌های زیادی بر جا گذاشته و برای امثال من به ارمغان آوردند، سعی می‌کنم از دوره‌های هنری ایران استفاده درست کنم. هنر ایران هنر ارزش‌هاست.

خودتان را درگیر مولفه‌های زیبایی‌شناسی مدرن نکرده‌اید و کمتر به سمت نقاشیخط رفته‌اید. کارهایتان خطاطی است تا نقاشیخط. در این مورد نظرتان چیست؟

بعد از پیکاسو، آهنگرها هم مدرن شدند! بسیاری اندیشه‌های زیباشناختی مدرنیته را درک کردند. من زاده سرزمین نستعلیق‌ام، تغزل حافظ و عرفان مولوی را می‌فهمم و به اندازه فهم خود، خرد بوعلی را پاس می‌دارم. با این همه اقبال و ادراک، دقت و حوصله و صبوری را ترجیح می‌دهم. در کار هنر شتاب جایز نیست؛ آن هم بعد از بارها سرزدن به موزه‌های دنیا. روزهای زیادی را در متروپولیتن نیویورک سپری کردم. موزه‌های خوب دنیا را دیدم. آثار گوگن، سزان، رنوار، پیکاسو، رافائل، بوتیچلی و دالی را از نزدیک دیدم. آثار مدرن و معاصر را بررسی کردم و حال و هوا و زمان و مکان آنان را دریافتم، ولی احساس و اندیشه‌هایم نستعلیقی است.

شما طی چهار، پنج سال اخیر که درهای اقتصاد جهانی هنر رو به هنر ایران بازشده روال خودتان را تغییر ندادید و کمتر به سمت بازار رفتید!

صدای ضربه‌های چکش حراج‌های منطقه را می‌شنوم و دغدغه‌های خویش را می‌بینم. به هنر این سرزمین و ریشه هزاران ساله آن می‌اندیشم.

در بررسی حراج‌های منطقه می‌بینیم که عمدتا هنر مدرن و معاصر خریدار بیشتری داشته است، اما بر عکس، خطاطی کمتر مورد استقبال قرار گرفته. جدال خطاطان و کسانی که نقاشیخط کار می‌کنند چندین سال است فضای هنری ایران را تحت تاثیر خود قرار داده. نظر شما در این‌باره چیست؟

از آن دست خطاطانی نیستم که یکسر، به جنگ مولفه‌های زیبایی‌شناسی مدرن می‌روند. هویت خط ایرانی خریداران و طرفداران زیادی دارد، مشروط بر اینکه روی ریشه زیباشناسی آن پژوهش صورت گیرد و هنرمندان ما بدون در نظر گرفتن قیل و قال‌ها، به خلاقیت مشغول شوند. اینجا سمت و سوی مدیران فرهنگی کشور را هم باید در نظر بگیریم که اندک است و کار جدی انجام نشده. به هر حال خط ایرانی را هم می‌توان در قالب مدرن دید و هم در قالب سنت. آقای احصایی که کار مدرن می‌کند ۵۰ سال است فکر و ذکرش نستعلیق است. زاده سرزمین میرعماد است. در لابه‌لای سیاه‌مشق‌های میرزا غلامرضا اصفهانی مستغرق است و از قیل و قال مدرسه، حالی کار مدرن می‌کند.

تابلوهای شما روی کاغذهای قدیمی که با رنگ طلایی خاص کار شده‌اند، به حفظ اصالت خط در خانه‌های ایرانی کمک کرده‌اند. از طرف دیگر کار پیشکسوتان نقاشیخط هم برای مردم دل‌انگیز است. به نظر شما علت آن چیست؟

مجسمه‌سازانی که در آفریقا، دست به کار خلاقه می‌زنند و با چوب مجسمه‌های زیبا می‌آفرینند تا زمانی که کارهایشان در گالری‌های معتبر دنیا به نمایش درنیاید شناخته نخواهند شد.

این سرمشق خوبی است که برای تعالی و ترویج خط و نقاشیخط باید به گالری‌ها و موزه‌های معتبر دنیا رفت و آثار را به نمایش گذاشت.

هنرمندان خطاط و نقاشیخط به قدری اندیشه‌شان قوی و متعالی است که ذهن و هوش و حال زیباشناسی مردم را می‌توانند سمت و سوق دهند؛ استادانی که در حوزه نقاشیخط در دنیا مطرح شده‌اند، فلسفه‌ای پشت کارشان هست. هدف‌شان رسیدن به حراج‌ها نبوده و نیست. برای دل و خلوت و فرهنگ تلاش می‌کنند؛ ولی بعضی از هنرمندان با صدای چکش حراج بی‌هوش می‌شوند و راه گم می‌کنند و از هنرشان دور می‌شوند. حیف است که هنر و هنرمند با سمت و سوهایی گاه هدفمند، به هم بریزد و از مسیر خود دور شود. من هم به نقاشیخط ارادت دارم، اما با حفظ اصالت خط. نمی‌شود هنرمند را با چند کار هنری شناخت. باید زمان طی شود.

با توجه به نمایشگاه‌های متعددی که در کشورهای مختلف داشته‌اید، می‌خواهم تفاوت برخورد اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها با برخورد عرب‌ها را نسبت به خطاطی ایران بدانم...

دنیای عرب برای خط و کتابت اهمیت بالایی قایل است. فصلنامه‌ای دارند به نام «حروف العربیه» که خوشنویسان دنیای اسلام را در سرزمین‌های مختلف معرفی می‌کند و این بسیار خوب، با ارزش و معنوی است. از نستعلیق و شکسته نستعلیق ایرانی لذت می‌برند و هر سال خوشنویسان برتر ما در آن کشورها حضور دارند. بهترین کشوری که در این سال‌ها، چه از نظر استقبال و چه از نظر خرید آثار، پیشتاز بوده امارات متحده عربی است. این کشور به پایگاهی خوب و با ارزش برای هنر تبدیل شده است. مدیران فرهنگی این کشور بسیار آینده‌نگر هستند و از هنرمندان ما بسیار استقبال کردند و آثارشان را خریدند و مجموعه‌هایشان را چاپ کردند. البته این اقبال در طول تاریخ هنر ایران همواره نصیب هنرمندان ایرانی شده است. روزگاری شعر ما را هند می‌خرید و روزگاری ستونی از تخت‌جمشید را موزه لوور، با وجود سرمایه‌گذاری کلانی که در کشورهای عربی، مخصوصا در ویترین پر زرق و برق آن یعنی دوبی انجام شد، مجموعه‌داران آمریکایی، انگلیسی و اروپایی تصمیم گرفتند مدیریت این حراج‌ها را بر عهده بگیرند.

چرا دانش عمیقی را که در خوشنویسی دارید به سمت مارکت هنر نبرده‌اید؟

با اصول و قواعد امروزین مارکت هنر آشنا هستم. روزی که بر بال قلم نشستم، قلم گفت که من شاه جهانم/ قلمزن را به دولت می‌رسانم... از آن روز، سال‌ها می‌گذرد. سفرهای زیادی انجام داده‌ام. برای معرفی و ترویج خط در بدترین روزگار دیپلماسی ایران کوشش کردم. الان حال و هوا و ارتباطات بهتر شده است. آثار ایرانی در مجموعه‌های زیادی جا گرفته است. در این سال‌ها به آمریکا، چین، سوییس، فرانسه، کشورهای عربی، هندوستان و روسیه رفته‌ام و آثارم را به نمایش گذاشته‌ام. خط‌هایم به دورترین نقاط جهان پرکشیدند و بر بام اندیشمندان عالم جای گرفتند، آیا این مارکت خوبی نبوده؟ من دست از کوشش بر نمی‌دارم: زندگی در صدف خویش گوهر ساختن است/ در دل شعله فرو رفتن و نگداختن است/ مذهب زنده‌دلان خواب پریشانی نیست/ از همین خاک، جهان دگری ساختنی است.

اما فکر می‌کنم پشت پنجره زندگی هر انسانی نگاهی بیدار است که می‌بیند و می‌داند و می‌گوید شتاب، اسباب آدمی نیست. گاه می‌گوید برخیز و گاهی بنشین. پنجره وجودم رو به نستعلیق باز است... .

کرباس خاکستری

دادگاهی برای اُد نردروم نقاش بزرگ نروژی

سایه‌هایی روی نقاش سایه‌ها

علیرضا امیرحاجبی

■ مشکلات مالی هنرمندان هرچقدر هم ناچیز، مورد توجه رسانه‌ها و کارشناسان قرار می‌گیرد. اگر صاحب سرمایه یا کارخانه‌داری میلیاردها دلار یا یورو را در ماشین‌های عظیم و پیچیده پولشویی به گردش در آورد آب از آب تکان نمی‌خورد اما کوچک‌ترین سوءتفاهم مالی برای یک هنرمند شمشیرهای عدالت‌خواهی را در سراسر جهان مانند پرچم پیروزی در آسمان به رقص در می‌آورد.

ماجرای تخلفات مالی اد نردروم (odd nerdrum) نقاش برجسته و بی‌رقیب نروژی با اعلام نظر یک دادگاه اتریشی آغاز، با حکم عجیبی ادامه و در نهایت توسط دادگاه دیگری در نروژ تایید شد. عجیب‌ترین حکم در مورد هنرمندی که شاید چند نمونه زنده از نوع آن وجود داشته باشند. ماجرا از آنجا آغاز شد که بانکی در اتریش اعلام کرد که با توجه به مبالغ زیادی که نردروم در یکی از صندوق‌های آن بانک به امانت گذاشته وی باید مبلغ دو میلیون و ۵۰۰هزار دلار مالیات معوقه خود را به دولت اتریش پرداخت کند. پرونده بدون توجه به اعلام نظر و ارایه مستندات نردروم به دادگاه رفت. دادگاه نیز تایید کرد که مالیات سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ صندوق نردروم به حساب دولت واریز شده است. اما حکم صادره بسیار غیرمنتظره بود: «دو سال زندان به شکلی که وی نتواند هیچ‌گونه اثر هنری خلق کند.» این منع از نقاشی مربوط می‌شود به بخشی از قوانین تادیبی نروژ که زندانی را از هرگونه کار و حرفه‌ای منع کرده است که باعث درآمد و سود مالی می‌شود و طبیعی می‌نماید که نقاشی نردروم با مبالغ زیادی به فروش خواهد رفت به خصوص اگر مشتری بداند وی آنان را در زندان خلق کرده است.

دادگاه بدوی در اسلو، نردروم را در زمینه تخلف تقلب، پنهان کاری و فرار از مالیات مجرم شناخته است. پنهان کاری از آن جهت که نقاش نروژی پس از فروش تعدادی از آثارش مبالغ دریافتی را به دولت نروژ اعلام نکرده و پول‌های مذکور را مخفی می‌کرده است. در کجا در بانکی اتریشی. نردروم در این زمینه به شبکه تلویزیونی سی.ان.ان گفته است: «این مبالغ را به طور موقت در صندوق امانت گذاشته بودم تا اگر خریداران و مجموعه‌داران از خریدشان منصرف شدند بتوانم به سرعت پول‌شان را پس بدهم.» لازم به توضیح است که نردروم در سال‌های دهه ۸۰ مجموعه‌ای تجربی با موادی غیرمعمول را خلق کرد که خود احتمال می‌داد

پس از گذشت زمان کیفیت‌های رنگی خود را از دست بدهند به همین دلیل مبالغ فروش را به حساب بانکی خود واریز نکرده بود. نردروم و وکیلش به رای دادگاه بدوی اسلو اعتراض و تقاضای تجدیدنظر کردند و در همان حال به روزنامه نروژی داگ بلادت گفته که در سال ۱۹۹۸ نیمی از مالیات و در سال ۲۰۰۲ نیمی دیگر را پرداخت کرده است. جامعه هنری نروژ نسبت به این حکم بدوی اعتراض کرده‌اند. از جمله اونید استروم بی‌یرگ پروفسور و استاد کرسی هنر دانشگاه اسلو که حکم دادگاه را عجیب و نوعی ایجاد بن‌بست در روند هنر کشور نروژ دانسته است. آندرس هگر ناشر آثار هنری نیز نگرانی خود را در زمینه برخورد با نردروم اعلام کرده و می‌گوید: «پرونده‌های مالیاتی راه‌حل‌های متعددی دارد که به راحتی می‌توان به آنان رسید اما زندانی و منع کردن یک نقاش بزرگ مانند نردروم بسیار تاسف‌آور و شگفت‌آور است.»

نردروم در جهان هنر از مهم‌ترین نقاشان سبک old mastrism شناخته می‌شود وی به شدت تحت تاثیر هنر نقاشی دوران باروک و هنرمندانی چون کاراواجیو و رامبراند در زمینه نورپردازی و خلق فضای تاریک و هراس‌آور است. انسان در مرکز توجهات نردروم قرار دارد؛ انسانی که در محاصره عناصری است که آنچنان ربطی با دنیای معاصر ندارند اما همواره در کنار او بوده‌اند. حضور در محیط‌هایی چون صحرا، جنگل آن هم بدون نور تنهایی انسان را بازنمایی می‌کند.

خبر

معرفی داوران جشنواره تجسمی فجر

■ **شرق:** داوران رشته‌های نگارگری، خوشنویسی و طراحی و نقاشی هجدهمین جشنواره بین‌المللی هنرهای تجسمی جوانان معرفی شدند. در رشته نگارگری جلیل جوکار، عسگر مرادی و عبدالله محرمی داوری آثار این جشنواره را بر عهده دارند و احمد وکیلی، احمد خلیلی‌فرد، علی بیگی‌پرست، غلامعلی طاهری و منوچهر موغاری داوران رشته نقاشی و طراحی جشنواره هستند. همچنین در بخش خوشنویسی محمدتقی فردین‌تبریزی، احمد پیله‌چی و علی تن آثار هجدهمین جشنواره بین‌المللی هنرهای تجسمی جوانان را داوری می‌کنند. هجدهمین جشنواره بین‌المللی هنرهای تجسمی جوانان ۱۹ تا ۲۳ شهریورماه در گرگان برگزار می‌شود.